جلسه 539

چهارشنبه 01/10/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تنبیه سوم بود. عرض کردیم مقدمات حکمت تنها اثبات می کند که طبیعت تمام الموضوع هست برای حکم. اما اینکه این حکم به نحو مطلق بدلی است یا به نحو مطلق شمولی، این را باید از قرائن دیگر بفهمیم. گفتیم قرینه گاهی قرینه شخصیه است و گاهی قرینه نوعیه.

قرینه شخصیه که مواردش مختلف است. قرینه نوعیه هم عمده اش دو قرینه است:

یکی اینکه ظاهر اینکه طبیعت موضوع باشد برای حکم این است که حکم که وصف آن طبیعت هست به تعدد افراد طبیعت متعدد می شود. چه جور النار حارة حرارت وصف نار است و با تعدد افراد نار هر فردی از نار متصف می شود به این وصف حرارت. اگر یک آتشی پیدا شد که حرارت نداشت اینکه بگوئیم النار حارة می شود کذب. در خطابات شرعیه هم مواردی که ظاهر حکم این است که وصف موضوع است مثل اکرم العالم ظاهرش این است که العالم واجب الاکرام، خب اگر ما در خارج صد فرد داشتیم برای عالم، هر فردی باید یک وصف واجب الاکرام را داشته باشد و الا کذب لازم می آید از اینکه بگوئیم العالم واجب الاکرام ولی بعضی از افراد عالم واجب الاکرام نباشند.

بله این مطلب را ما در خطابی می گوئیم که مفادش هلیه مرکبه است. مثل العالم واجب الاکرام یا النار حارة مفادش هلیه مرکبه است مقتضایش انحلال محمول هست به تعداد افراد موضوع. اما اگر مفاد قضیه هلیه بسیطه بود، الانسان موجود، خب این اقتضاء نمی کند وجود تمام افراد انسان را. یک فرد از انسان موجود باشد صدق می کند الانسان موجود.

ولذا در جائی که خطاب به نحو خطاب جمله شرطیه است، إذا مسست میتا فاغتسل، خب این ظاهرش این است که علی تقدیر تحقق مس المیت فوجوب الاغتسال موجود. وجوب الاغتسال موجود علی تقدیر وجود مس المیت. خب این اقتضاء نمی کند که اگر کسی دو بار مس میت کرد ولکن بین این دو بار غسل نکرد، دو وجوب غسل مس میت به گردنش بیاید. نه. چون مفاد إذا مسست میتا فاغتسل این نیست که سبب بودن برای غسل وصف مس میت هست که هر مس میتی سبب وجوب غسل است. اینکه مفادش نیست تا ما بگوئیم دو تا مس میت محقق شد، هر کدام از این دو سبب وجوب غسل مس میت هستند، پس دو تا مس میت هر دو سبب هستند برای وجوب غسل مس میت، واین نمی شود مگر اینکه دو تا وجوب غسل مس میت به وجود بیاید. چون هم اولی سبب است و هم دومی. شارع که نفرموده مس المیت سبب لوجوب غسل مس المیت. شارع فرموده إذا مسست میتا فاغتسل مفادش این است که وجوب الاغتسال موجود علی تقدیر وجود مس المیت. کافی است در صدق این مطلب که یک وجوب غسل مس میت موجود باشد ولو ما ده بار مس میت بکنیم. یک وجوب غسل مس میت محقق باشد کافی است. چون در صدق هلیه بسیطه وجوب الغسل لمس المیت موجود کافی است وجود یک فرد برای وجوب غسل مس میت، ولو ما ده مس میت پشت سر هم انجام بدهیم.

 سؤال وجواب: إذا رأیت عالما فأکرمه باز ضمیری هست در أکرمه که بر می گردد به موضوع. اما اگر إذا رأیت عالما فأکرمه نبود می شود مثل إذا مسست فاغتسل. إذا رأیت عالما فأکرمه آن ضمیر در اکرمه برمی گردد به این عالم. خب اگر بنا باشد من عالم اول را که دیدم واجب باشد اکرامش کنم، عالم دوم را که دیدم واجب نباشد اکرامش کنم، خب این کذب لازم می آید. که می گوید العالم الذی تراه واجب الاکرام (عنایش این است دیگر). این العالم الذی تراه بر دومی هم صادق است. پس او هم وصف واجب الاکرام را دارد. مثالها را باید حساب کنیم. إذا رأیت عالما فتصدق نه، مثل إذا مسست میتا فاغتسل. یک وقت حکم جزائی است حالا یا جزاء عقوبتی یا جزاء مثوبتی، إذا رأیت عالما فتصدق اگر وجوب تصدق حکم جزائی یعنی حکم مجازاتی باشد، حالا آن مجازات مثوبتی یا عقوبتی فرق نمی کند. در ارتکاز عقلاء منحل می شود به تعداد افراد. مثل اینکه می گوید إذا افطرت فی نهار شهر رمضان فأعتق رقبة. وجوب عتق رقبه حکم مجازاتی هست. ولذا ارتکاز عقلاء این است که با تکرار افطار در نهار شهر رمضان وجوب عتق رقبه تکرار می شود. اما اگر حکم مجازاتی نبود، مثل إذا رأیت عالما فأکرمه هم نبود که یک ضمیری دارد که بر می گردد به آن عالم که مفادش این می شود که العالم الذی تراه واجب الاکرام. می شود وصف عالم. عالمی که می بینی واجب الاکرام است. خب عالم دوم را هم دیدم، او هم باید واجب الاکرام باشد. در جائی که حکم، حکم مجازاتی است، إذا افطرت فی نهار شهر رمضان فأعتق رقبة، ظهور در انحلال دارد، و اگر حکم مجازاتی نباشد در صورتی ظهور دارد خطاب در انحلال که ظاهر آن حکم این است که وصف آن موضوع است. إذا رأیت عالما فیجب اکرامه وصف آن موضوع است. حالا اگر یک عالمی را دو بار ببینیم، آن که دیگر دو تا عالم نمی شود. ساعت هشت صبح این عالم را دیدی، ساعت نه صبح هم او را دیدی، دو بار رؤیت کردی این عالم را، خب این عالم مرئی که دو تا نمی شود. ولکن وجوب اکرام وصف این عالم مرئی است. عالم مرئی یکی است ولو دو بار او را دیدی. دلیل نداریم که چون دو بار او را دیدی پس دو بار وجوب اکرام دارد. ما در جائی ظهور خطاب را در انحلال می بینیم به لحاظ افراد موضوع، که ظاهر محمول این است که وصفی است ثابت برای آن موضوع. مثل العالم واجب الاکرام، یا إذا رأیت عالما فأکرمه. اما اگر نه، وصفی نباشد که ثابت است برای موضوع، فقط مفادش ثبوت عند الثبوت باشد، إذا مسست میتا فاغتسل، اینکه نمی گوید وجوب اغتسال وصف مس میت است. یا سبب بودن برای وجوب اغتسال وصف مس میت است. این را که نگفت. گفت وجوب الاغتسال ثابت علی تقدیر تحقق مس المیت. کافی است در صدق هلیه بسیطه که وجوب الاغتسال موجود و ثابت که یک فرد از وجوب اغتسال موجود باشد ولو مس میت تکرار بشود. مگر حکم مجازاتی باشد. حکم مجازاتی قرینه عرفیه دارد که برای هر فردی مجازات هست. إذا افطرت فی نهار شهر رمضان فأعتق رقبة.

پس خللاصه قرینه نوعیه اولی این است که: هر کجا که خطاب ظهور داشت که طبیعت موضوع حکم است، واین حکم هم ظاهر بود که وصف آن طبیعت است، مثل احل الله البیع، بیع موضوع است، می شود البیع حلال، البیع نافذ، خب بیع امروز بیعٌ، فهو نافذٌ، بیع فردا هم بیعٌ، فهو نافذ. وصف طبیعت وصف افراد هم باید باشد چون طبیعت متحد است با افراد.

این ملاک قرینه اولی است که ظاهر خطاب این است که این طبیعت موضوع است و حکم هم وصف آن طبیعت است، اگر حکم وصف طبیعت نبود بلکه مفاد خطاب بود، ثبوت الحکم علی تقدیر ثبوت الموضوع بود مثل إذا مسست میتا فاغتسل، او که ظاهرش این نیست که مس المیت واجب الاغتسال که وصف او باشد، یا این نیست که سبب لوجوب الاغتسال. نه، مفادش این است که وجوب الاغتسال موجود علی تقدیر وجود مس المیت. خب کافی است در وجود این طبیعت وجود فرد منه. یک وجوب برای غسل مس میت ثابت بشود کافی است که صدق کند که ما بگوئیم که وجوب غسل مس المیت موجود علی تقدیر وجود مس المیت.

بله اگر ظاهر خطاب این است که حکم مجازاتی است مثل إذا افطرت فی نهار شهر رمضان فأعتق رقبة، ارتکاز عرفی می گوید هر فردی از این طبیعت را که موجود کردی مجازات دارد.

ما بخاطر وحشت انفراد باعث می شد این مطلب را با جرأت بیان نکنیم، ولی بعد دیدم مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در اصول و فقهشان همین مطلب را مطرح کرده اند و مطلب، مطلب درستی است.

این در صورتی است که موضوع باشد، مثل اکرم العالم که عالم موضوع است برای وجوب اکرام.

اما متعلق فرق می کند. العالم واجب الاکرام باید هر فردی از عالم واجب الاکرام باشد تا این قضیه صادقه باشد. ولی همینکه صرف الوجود اکرام او واجب باشد همین کافی است در صدق العالم واجب الاکرام. العالم واجب الاکرام به لحاظ موضوع انحلالی است اما به لحاظ محمول صرف الوجودی است. ما در عالم نافع للبشریة عرض کردیم اگر یک عالمی پیدا شد که نافع للبشریة نبود، این جمله العالم نافع للبشریة دروغ است و نقض دارد. اما اگر عالم صرف الوجود نافع بودن برای بشریت را دارا هست منتهی نفع معنوی دارد برای بشریت، بعد ما نمی توانیم اعتراض کنیم که عالم نفع مادی که ندارد، خب نداشته باشد. صرف الوجود نافع بودن کافی است در صدق اینکه العالم نافع. لازم نیست نافع نفعا مادیا و معنویا باشد. شبیه اینکه شما می گوئید زید عالم، محمول اطلاق ندارد که عالمٌ یعنی هم مفسر هم فقیه هم فیلسوف. نه، صرف الوجود عالم بودن ثابت باشد کافی است برای صدق محمول. ولو زید فقط عالم است به تفسیر، کافی است بگوئیم زید عالم. جمیع حصص عالم بودن که لازم نیست ثابت باشد، صرف الوجود محمول ثابت بشود کافی است. در العالم واجب الاکرام هم همینطور است، صرف الوجود واجب الاکرام بودن ولو یک بار واجب باشد اکرامش بکنیم همین کافی است بگویند العالم واجب الاکرام.

سؤال وجواب: قضیه مهمله نیست بلکه قضیه مطلقه است. العالم واجب الاکرام مثل النار حارة است. اگر شما آمدید گفتید که مثلا الانسان ابیض، آیا به شما نمی گویند لم تکذب، انسانهای آفریقایی ابیض نیستند؟ چرا به شما می گویند داری خلاف می گویی. چون الانسان ابیض قضیه هلیه مرکبه است ظاهرش این است که هر فردی از افراد انسان این وصف ابیض بودن را دارد. اگر نقضی پیدا شد انسان آفریقایی ابیض بود کلام شما می شود کاذب. العالم واجب الاکرام هم به لحاظ افراد عالم همین است، ولی به لحاظ واجب الاکرام نه، صرف الوجود واجب الاکرام بودن که لازم نیست هر آن او را اکرام کنیم، ولو به اینکه سالی یکبار از او دعوت کنیم و از او پذیرائی کنیم همین کافی است که بگویند العالم واجب الاکرام. بیشتر از این که لازم نیست.

این قرینه اولی است.

قرینه ثانیه: این است که در متعلق هم اگر متعلق نهی بود با متعلق امر فرق می کند. متعلق نهی ظهور دارد در انحلال. اما متعلق امر ظهور در انحلال ندارد. صل، خب یک نماز می خوانیم. جئنی بماء، یک آب می آوریم. اما در متعلق نهی ظاهر نهی انحلال است، اگر بگویند لاتکذب، ظاهرش این است که هیچ فردی از افراد کذب را ایجاد نکن به نحو انحلال. یعنی اگر شیطان انسان را فریب داد یکبار دروغ گفت دیگر نمی تواند بگوید آب از سر ما گذشت و ما دیگر این نهی را عصیان کردیم. نه، نهی از صرف الوجود که نیست. نهی از صرف الوجود با ایجاد یک فرد عصیان می شود و دیگر قابل امتثال نیست. فرد دوم را اگر آوردید هیچ مسأله ای نیست، چون صرف الوجود منطبق است بر اولین فرد. اما در نهی از مطلق الوجود ظاهر خطاب نهی این است که هر فردی از افراد کذب نهی مستقل دارد.

این ظهور از کجا ناشی شده است؟

این ظهور ناشی شده است از غلبه. چون غالبا مفسده در محرمات عرفیه به نحو انحلال است. در خطابات عرفیه وقتی نهی می کنند از یک طبیعت، ظاهرش این است که هر فردی از افراد این طبیعت مبغوض مستقل است. اینطور نیست که خطاب اگر آمد که مردم را اذیت نکنید، یک بار یکی را اذیت کردی بگوئی دیگر ما که یکبار این آقا را اذیت کردیم دیگر بعد از آن هر چه می خواهیم اذیتش کنیم مسأله ای ندارد. این خلاف ظاهر است. غالب محرمات عرفیه این است که هر فردی از افراد طبیعت منهی عنها مبغوض مستقل است. این غلبه منشأ ظهور عرفی شده است. شارع هم وقتی می آید نهی می کند از یک طبیعتی، ظهور عرفی این نهی در این است که هر فردی از افراد این طبیعت نهی مستقل دارد.

البته این دو قرینه نوعیه ای که ما عرض کردیم فی حد ذاته هست، گاهی یک نکته ای در خطاب هست با اینکه مثلا طبیعت موضوع حکم است، ولی ظهور در انحلال پیدا نمی کند. مثل أکرم عالما. این تنوین عالما تنوین بدلیت است. درست است عالما موضوع است، اما بخاطر این تنوین ظهورش در انحلال از بین می رود. فرق می کند اکرم العالم با اکرم عالما.

یا مثلا راجع الی الطبیب، طبیب موضوع است، متعلق مراجعه است به طبیب. ولی این قرینه عرفیه خاصه دارد که انحلالی نیست که آدم که مریض شد از اول خیابان صفائیه هر مطبی دید ببرود آنجا مراجعه کند به طبیب به نحو انحلال. اینها قرینه خاصه است. با اینکه در مثال راجع الی الطبیب طبیب موضوع است یا عالم موضوع است در مثال اکرم عالما، ولکن قرینه داریم که مانع از انحلال است.

تنبیه چهارم:

عمده بحث این تنبیه و تنبیه خامس در بحث تعارض می شود. ما خلاصه این بحث را عرض می کنیم:

راجع به حمل مطلق بر مقید آقایان صوری را فرض کرده اند:

فرض اول این است که مطلق ومقید متخالفین باشند به لحاظ نفی و اثبات. مثلا اکرم العالم و لاتکرم العالم الفاسق. این روشن است که نهی از اکرام عالم فاسق با اطلاق امر به اکرام عالم جمع نمی شود. چیز واضحی است. نمی شود عالم فاسق هم واجب الاکرام باشد و هم محرم الاکرام.

حتی اگر آن خطاب امر ما مطلق بدلی باشد، اکرم عالما و لاتکرم العالم الفاسق. اکرم عالما مطلق بدلی است، فرق می کند با اکرم العالم. اگر اکرم عالما هم گفت و بعد در خطاب دیگر گفت لاتکرم العالم الفاسق، ما قبلا عرض کردیم که امتناع عرفی دارد که هم امر به اکرام عالم اطلاق داشته باشد و هم نهی از مقید بشویم نهیا تحریمیا. امتناع عقلی نیست، ولذا ما مثال می زدیم می گفتیم مولا گاهی به یک کسی که بیماری کلیه دارد می گوید حتما باید آب بخورد تا سنگ تولید نشود در کلیه اش، از آن طرف سرما هم خورده آب سرد ضرر دارد برای گلویش. به او می گوید إشرب الماء حتی لا یتمرض کلیتک. از آن طرف می گوید لاتشرب الماء المارد بخاطر اینکه گلو دردت شدیدتر نشود. حالا اگر این عبد آب سرد خورد، امر به إشرب الماء برای دفع بیماری کلیه را امتثال کرده است، اینطور نیست که مولا دو تا عقابش بکند یکی اینکه چرا نهی لاتشرب الماء البارد را عصیان کردی، و دوم اینکه چرا امر به إشرب الماء را امتثال نکردی. نه، اینجا قرینه عرفیه است که مشکلی نیست، اطلاق دارد امر به شرب ماء، چون ملاک عرفی اش فهمیده شده است. اما ظهور خطاب نهی از مقید این نیست، این قرینه خاصه بود در این مثال. ظهور خطاب نهی از مقید اگر نهی تحریمی باشد این است که این مقید وافی به آن ملاک جامع نیست. اگر مولا بگوید أکرم عالما و بعد بگوید یحرم علیک أن تکرم العالم الفاسق، متفاهم عرفی این است که این اکرام عالم فاسق مفسده تامه دارد و وافی به مصلحت تامه طبیعت اکرام عالم هم نیست. این متفاهم عرفی است مگر در آن مثالهایی که قرینه داریم مثل إشرب الماء و لاتشرب الماء البارد.

آقای سیستانی فرموده اند: در روایاتی که در مقام افتاء هست اگر ما یک خطاب امری داشتیم بطور مطلق، یک خطاب نهی هم داشتیم که بعد از وقت حاجت این خطاب نهی آمد، چون تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است، ولذا عرف می گوید شما چرا آن مطلق را تقیید می زنید، بیائید این نهی را حمل بر نهی کراهتی بکنید. مثلا در صحیحه جعفر بن یونس وقتی جعفر بن یونس سؤال کرد که یک جلدی هست لا اعلم أنه ذکی فهل اصلی فیه؟ امام به او فرمود: صل فیه ما لم تعلم أنه میتة. در مقام افتاء بود یعنی وظیفه اش را جعفر بن یونس سؤال می کرد. مثل زراره که نبود بیاید تعلم احکام کلیه شرعیه بکند که در مقام تعلم عرفی است که معلم مطلق را امروز می گوید و مقید را می گذارد جلسات بعد می گذارد. مثل پزشک در دانشکده پزشکی، او برای دانشجوهای پزشکی مطلق را امروز می گوید و مقید را می گذارد جلسات بعد می گوید. اما در مقام افتاء و استفتاء که وظیفه فعلیه شان را مردم سؤال می کنند، مثل همین پزشک در مطب، خب معنا ندارد که بطور مطلق به یکی مطلق را بگوید و بعد مقیدش را بگذارد بعدش از مضی وقت حاجت بیان کند. خب این مستلزم القاء در مفسده یا تفویت مصلحت است. خب جعفر بن محمد بن یونس سؤال از وظیفه فعلیه اش کرد، زراره که نبود که بیاید زانو بزند در محضر امام علیه السلام برای تعلم احکام دین و بگوید فعلا ما داریم شاگردی می کنیم، ممکن است امروز مطلق بیان بشود و مقیدش جلسات بعد گفته بشود، مثل لاتعاد الصلاة الا من خمس که امام به زراره فرمود. نه، جعفر بن محمد بن یونس سؤال کرد از وظیفه فعلیه اش که آقا ما گرفتاریم، پوست هایی هست مال حیواناتی که نمی دانیم مذکی هستند یا میته، امام علیه السلام فرمود عیب ندارد تا یقین نکردی میته هستند در اینها نماز بخوان. خب این مطلق است. موثقه عمار آمده تفصیل داده، فرموده اگر از سوق مسلمین می خری عیب ندارد، لا بأس بما صنع فی ارض الاسلام. یا در همان روایت دارد إذا کان الغالب فیه المسلمین فلا بأس. اگر غلبه در این منطقه با مسلمان ها است اشکال ندارد. مفهومش چیست؟ مفهومش این است که اگر از کشورهای کافر این جلد حیوانات را می آورند چون در آنجا غلبه با مسلمین نیست نمی توانید در اینها نماز بخوانید.

ایشان فرموده اند که اینجا جای حمل مطلق بر مقید نیست. امام به جعفر بن محمد بن یونس بطور مطلق بفرماید که صل فیه ما لم تعلم أنه میتة، قید نزنند که إذا صنع فی ارض الاسلام، بعد مقیدش را به عمار ساباطی بیان کنند؟ خب این تأخیر بیان از وقت حاجت است. یا بالاخره قبل از وقت حاجت جعفر بن محمد بن یونس به او مقید را که ذکر نکرده اند. مقید را به عمار ساباطی گفته اند حالا خدا می داند این مقید به گوش جعفر بن محمد بن یونس برسد یا نرسد. خب اینکه عرفی نیست حمل مطلق بر مقید.

این باعث می شود که ما بگوئیم این موثقه عمار حمل بر کراهت می شود. اینکه فرمود اگر در ارض غیر مسلمین یعنی در ارضی که غالب آنها مسلمین نیستند این جلد ساخته شده است فی الصلاة فیه بأس، می گوئیم یعنی مکروه.

اقول: اصل این مطلب ایشان متین است. انصافا ما این مشکل را داریم که امام علیه السلام اگر بطور مطلق به یک بفرماید إن افطرت فأعتق رقبة، بعد مقیدش را به یکی دیگر بفرماید که من أعتق فلایعتق رقبة کافرة، خب این مردمی که إن ظاهرت و إن افطرت فأعتق رقبة را می شنوند و می روند رقبه کافره آزاده می کنند خب اینها اغراء به جهل می شوند. حالا نمی گوئیم تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است تا شما بگوئید قبحش اقتضائی است مصلحتی بوده در این تأخیر بیان از وقت حاجت. نه، جمع عرفی مشکل پیدا می کند. بله عقلا ممکن است تأخیر بیان از وقت حاجت مصلحت داشته باشد ولی مشکل جمع عرفی پیش می آید. چه کسی می گوید حمل مطلق بر مقید در این موارد عرفی است؟ چرا آن خطاب مقید را حمل بر نهی کراهتی نکنیم اگر تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می آید. این اشکال، اشکال قابل توجهی است. منتهی در این فرع فقهی ما اشکال داریم، می گوئیم چون متعارف نسبت به جعفر بن محمد بن یونس شاید این بود که مبتلا بود به جلود در بلاد اسلامی، خب تعارف به نظر خود ایشان مانع از اطلاق در این روایات مقام إفتاء است، و غیر عرفی نیست که انسان در مقام جواب از سؤال فرض متعارف را بیان کند.

به هر حال اصل کبرایی که ایشان فرموده اند کبرای متینی است. کلام واقع می شود در سائر صور حمل مطلق بر مقید فردا انشاءالله.